

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ در خاتمه وفاقا لمرحوم صاحب شرایع جمله‌ای از مسائل قرار داده بودند. یک مسئله تقبل عمل از قبل ظالم بود. مجموعه مسائلی که مربوط به دستگاه ظلمه بود. یکی هم گرفتن شهریه خب تقبل عمل کرد. که این سابقا متعرض شدیم. بعد متعرض مسئله گرفتن جایزه و هدیه از دستگاه ظلمه شدند. که این همه مسائلی بود که تا دیروز بالاخره با یک زحمتی این را تمامش کردیم.

و عرض کردم که این مسئله را تا آن جایی که من دیدم در کنز العمال و غیره، ظاهرا اصل شروعش از زمان عایشه بوده که هدایای مثلا ظلمه مثل معاویه را قبول می کرده است. به نظرم ظاهرا این طوری باشد. و در روایات ما با سند معتبر رسیده که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) اینها جوایز معاویه را قبول می کردند. البته سندش معتبر، دو سه تا روایت داریم. یکی معتبر است.

لکن عرض کردم انصافا قبولش برای ما هنوز مشکل است. خیلی سخت است قبول این مطلب. روایت واحده هم هست. می گویم به اینها مطالبی نسبت داده شده که واقعیت ندارد.

به هر حال و این مسئله با قطع نظر حالا از عهد صحابه، بلاشکال زمان خود پیغمبر (ص) هم بوده این مسئله‌ای که من عرض کردم. البته من سابقا شاید دو سه ماه پیش گفتم که روایتش را می خوانیم. دیشب گشتم در کنز العمال، فعلا که پیدا نکردم روایت مال عایشه را. حالا یک وقت دیگر پیدا کردم آن بابش را می خوانیم. یک بابی دارد در کنز العمال، فعلا پیدایش نکردم.

عرض کنم خدمتان که خب پیغمبر (ص) جایزه مال پادشاه اسکندریه را که دو تا خواهر هم بودند، همین ماریه، و خواهرش سیرین، که شاید شیرین باشد، برای حضرت فرستاد دو تا کنیز را که حضرت ماریه را خودشان گرفتند و سیرین را هم دادند به حصان بن ثابت شاعر معروفشان.

مسئله مهر ام حبیبه دختر ابو سفیان که زن عبیدالله بن جهش بود و آن عبید الله مسیحی شد در حبشه. جزو کسانی بود که به حبشه رفته بودند و جدا شد. پادشاه نجاشی یعنی پیغمبر (ص) به اصطلاح تقاضا کردند و نجاشی پولش را داد، چهار هزار درهم، برای مهریه ام حبیبه. ما غرض و چیزهای دیگر هم برای پیغمبر (ص) برده اینها فرستاده...

ما شواهد دیگر هم داریم که از زمان پیغمبر (ص)، لکن خب مسئله پیغمبر (ص) را آقایان مورد بحث قرار ندادند چون خب شأن اجل است و از زمان صحابه که عرض کردم تا آن جایی که من در ذهنم هست، اولین بار یعنی عنوان عایشه دارند آن که در روایت است. طبعاً بقیه صحابه هم مثل عبدالله و فلان و عبادله اینها هم قبول می کردند. فکر نمی کنم حالا خصوص عایشه باشد. اما در آن روایتی که اینها نوشتند اسم عایشه است.

و عرض شد که از روایات ما در می آید که اجمالاً این کار جایز است. و به نظر من می آید که بهترین راه برای این قصه همان راهی بود که ما در اول بحث گفتیم. عرض کردیم در دنیای اسلام کسانی که در برابر دولت مثلاً یا حالا نظام حاکم حالا اسمش را هر چه گذاشتید. نظام بود لا نظام بود، دیکتاتوری بود، موضع می گرفتند به طور کلی حالا البته به طور کلی کل مسلمانان چه کار می کردند، فعلاً نداریم، آنها که موضع داشتند به طور کلی دو جور می شد. گروه هایی بودند، مذاهبی بودند که حالت جنگ مسلحانه با نظام داشتند. خب طبیعتاً اینها نه می رفتند در نظام کارمند بشوند نه از نظام شهریه می گرفتند، نه از نظام جایزه می گرفتند. طبیعی است دیگر وقتی دارند همدیگر را می کشند دیگر جای بحث پول و این حرفها دیگر خواهی نخواهی مطرح نیست. و آخری به اینکه مخالف هست با نظام، اما در حد عمل مسلح نبوده است. اینکه ظاهراً همان معامله عادی دیگر. وقتی این طور باشد طبیعی اش این طور است.

روایات را هم که آمده برای تأیید تاریخی قصه است. نه اینکه این روایات یک تعبد خاصی را درست بکنند. در آن روایت دارد که خواندیم در بحث بیع سلاح الاعداء الدین؛ می گوید آقا من به اهل شام بنی امیه اسلحه بفروشم؟ به نظرم هند سراج است فکر می کنم روایت هند سراج است. حضرت فرمودند اشکال ندارد بفروشید؛ چون اینها الان در مرز کشورهای اسلامی هستند. در مقابل دشمن مشترک ایستادند که روم باشد، مسیحیت باشد. حفظ اسلام از مسیحیت می کنند. بله، اگر دولت ما قیام کرد دیگر به آنها نفروشید. خوب دقت بکنید. اگر دولت ما قیام کرد، دیگر حق ندارید به بنی امیه اسلحه بفروشید؛ چون آنها در مقابل ما هستند.

این در حقیقت همین نکته ای است که ما عرض کردیم. یعنی وقتی که دولتی در مقابل آنها ایستاد و توانست مقاومت بکند، خب این می تواند تصمیم گیری بکند که به اینها اسلحه ندهیم، پول ندهیم، با اینها، در دستگاه اینها نرویم، کذا نکنیم. اما مادام که رسماً نایستاده، خب ممکن است آنجا روی بعضی افراد بگوید شما مثلاً شأتان نیست بروید، اما مادام که ایستاده و جامعه یک جامعه ای است که مردم رفت و آمد دارند، گرفتاری دارند، با دولت هستند کارمند هستند، قاضی هستند، اموال هست، بله آن جهت معنوی به جای خودش محفوظ است. اما آن جهات ظاهری آن هم خب مطلبی است دیگر.

و عرض کردیم ظواهر امر این طور بوده. مثلاً یکی از ابتلائی که پیدا می‌شده، مخصوصاً در ایامی که جنگ بود، می‌آمدند در بازار پر از برده و کنیز و عبد و کنیز می‌آوردند در بازار بفروشتند. خب اینها جنگهایی بوده بدون اجازه ائمه (ع) شده. طبیعتاً این جنگها باطل است؛ چون وقتی جنگ می‌کردند، از کنیز و غیر کنیز به عنوان خمس غنائم را خود دولت بر می‌داشت، خود نظام. اینها را می‌آوردند می‌فروختند. این روایتی که می‌گوید خمس، احل لی الخمس، مراد این بوده. خب در روایات ما دارد که حضرت تحلیل خمس کردند. اینها همه‌اش دنبال همان نکته‌ای است که ما عرض کردیم. نکته‌اش یکی است.

چون این در جامعه به هم پیچیده است؛ یعنی این طور نیست. یکی از اموری که اینها داشتند می‌رفتند زکات جمع می‌کردند، غلات جمع می‌کردند، و بعد می‌آمدند این غلات را می‌فروختند؛ چون می‌خواستند بودجه دولت بکنند. یک مقدار را خود عین مال را مصرف می‌کردند، بقیه‌اش را می‌فروختند. خب مردم هم می‌خریدند. این طور نبوده که شیعه از او نخرد.

لذا ما مجموعه اموالی داریم که مربوط به دولت است. و غیر از اموال هم کار داریم مثل تقبل عمل.

عرض کردیم بعضی از روایات شدید است در این جهت. که اینها را می‌شود حمل بر احتیاط کرد یا حمل بر مثلاً شرایط خاص افراد کرد. بعضی از روایات هم نه، خب اینها بودند رفت و آمد می‌کردند. میان آنها عواملی بودند. در میان خود بزرگان ما مثل یعقوب بن یزید، کاتب، کاتب یک شغل اداری بوده در آن زمان. بیشتر مال کسی بوده که اموال و بخش دارایی را ضبط و چیز می‌کرده، اموال دارایی، مثلاً این روستا این قدر چیز دارد، این روستا این قدر دارد. حالا غیر از مثل علی بن یقطین که رسماً وزیر بوده و همه کاره بوده. حالا غیر از مثل علی بن یقطین.

و لذا عرض کردیم مرحوم سید مرتضی رضوان الله تعالی علیه ایشان یک رساله مفصل دارد، چاپ شده به همین مناسبت متعرض شدیم. ایشان اصرار دارد که تقبل عمل از طرف سلطان اشکال ندارد. اصلاً رساله‌اش برای همین جهت نوشته است. البته خود ایشان هم تقریباً تقبل عمل بود. چون در دستگاه بود، پدر ایشان نقیب الاشراف بود. بعد هم برادر ایشان مرحوم سید رضی بعد هم خود ایشان. خود ایشان یا پسر سید رضی، یک مدتی هم خود ایشان.

یعنی ایشان روابط با دستگاه داشت، با دستگاه خلافت داشت، رفت و آمد داشت. خب خود شیعه هم داشتند. البته خلافت در زمان ایشان تحت نفوذ آل بویه بود. و طبعاً هم خلافت سنی ضعیف بود. اما به هر حال بود دیگر به اسم خلافت سنی بود. رفت و آمد داشتند.

آن وقت یکی اش تقبل بود. اضافه بر تقبل، یک، شهریه گرفتن از آنها. یک روایت داشت که اگر شهریه گرفتید خمسش را بدهید. خب این هم بحثی بود. یا یک تصور بود که اگر روایت گرفتید تمامش را بیاورید به اهل بیت (ع) نشان بدهید. اهل بیت (ع) اجازه دادند، بدون اجازه نه. شاید تعجب بکنید در همین کربلا در وقتی که آن سید کاظم رشتی بود، خب می دانید دیگر آن زمان ایشان تقریباً شیخیه نفوذی یعنی عنوان شیخیه را باید گفت ایشان درست کرد. از سال ۱۲۴۱ که وفات شیخ احمد ۰۹:۰۱ است تا ۱۲۴۹ که خود ایشان است. خب دارای تفکرات خاصی بودند حالا من... مثلاً یکی از کارهایی که خب قطعاً این عمل مستحب است، بعد این دیگر رمز شد در کربلا. شیعه‌های متعارف بالاسر حضرت سید الشهداء (ع) دعا می کردند، زیارت می کردند. این شیخی پایین پا، مقابل آن جایی که شهداء هستند، مقابل قبور شهداء.

لذا حتی در کتابهای عربی آن زمان هست، البالاسری و الپشت سریه، اصلاً تعبیرشان این جوری است، البالاسریه. خب ببینید یک عملی که خودش مستحب است، این یواش یواش رمز شد. یکی از چیزهایی که در آن زمان بود، چون اینها شبهه می کردند در اموال بقیه شیعه، کسانی که شیخی بودند هر چه می خریدند، گوشت هم از بازار می خریدند، می رفتند مثلاً سید کاظم رشتی یک نگاهی به آن بکند و حلال می شد، بعد می رفتند مصرف می کردند.

نوشتند اینها را یعنی می خواهم توضیح بدهم خدمتان که چطور قضایا به یک شکل خاصی می شود. خب طبیعتاً اهل بیت (ع) این راه را نداشتند که. هست در بعضی از روایات هست، مثل آن قصه آن مردی که حضرت فرمود تمام اموالت را ازش در بیاور. و عرض کردیم اینها قابل جمع است. روایات قابل جمع است.

یکی مسئله شهریه بود. یکی مسئله جوازی بود که این خیلی متعارف بود. یکی مسئله خمس بود، به لحاظ کنیز و برده‌ها و غنائمی که در جنگ می گرفتند. چون می رفتند جنگ بعد می آوردند حالا کنیز هم نبود، ممکن بود مثلاً شتر آوردند این مال غنائم بوده، اسب آوردند این مال غنائم بوده. حصه خمسی بوده که سلطان گرفته، دستگاه حاکم گرفته. خب طبیعتاً شیعه سوال می کردند ما می توانیم اینها را بخریم؟ این کنیز را بخریم، این عبد را بخریم، این اسب را بخریم، اینها طبیعی است دیگر. یکی مسئله زکات بود. زکوات بود.

یکی مسئله خراج بود. خراج که به اصطلاح ما امروزی در فارسی درآمد می گوئیم. اصلاً کلمه خرج مثل آمدن چون چیزی بوده که از در می آمده به آن خراج می گفتند. خراج یعنی درآمد، سود تقریباً. اراضی خراجیه مطرح شد که انشاء الله دیگر حالا این بحث آخر مرحوم شیخ مسئله سوم منتهی می شود به بحث اراضی خراجیه.

.....
که عرض کردیم اراضی خراجیه به حسب ظاهر در کتابهای اسلامی می خوانم انشاء الله محل خودش. از زمان عمر مطرح شد. و عراق را ارض خراجی قرار دادند. و اصطلاح ارض خراجی زمین هایی بود دولتی، اینها خرید و فروش نمی شد، نگه داشته می شد، اجاره داده می شد، پول اجاره می رفت بیت المال بین مسلمین تقسیم می شد. این اصطلاحا ما بخوایم به فارسی بگوییم کلمه اراضی خراجیه، زمین های درآمدزا. این زمین هایی بود که درآمد زا بود به این معنا.

لذا می گفتند اینها باید تبدیل نشود، مالک ندارد، ملک افراد نمی شود. به این حالت ثابت بماند. توضیح این مطلب را انشاء الله با خصوصیاتش بعد خواهیم گفت.

انشاء الله عرض می کنیم. احتمال دارد خود عراق که بعدها به عنوان شاخص مهم، چون یک بحث هم خواهیم کرد راجع به تشخیص اراضی خراجی که مرحوم شیخ دارد که راحت تر، که انشاء الله عرض خواهیم کرد. احتمال دارد ارض خراجی مسلم همان عراق باشد. مثلاً خوزستان هم سرسبز بود وقتی گرفتند. گفته شده خوزستان جزو اراضی خراجی است اما دلیل واضحی ندارد. قسمتهای دیگر ایران هم شمال ایران، البته شمال ایران را با جنگ نگرفتند. توسط زیدی ها به اصطلاح مسلمان شدند.

حالا به هر حال چون در بحث اراضی خراجیه انشاء الله یک مقداری توضیحش را عرض خواهیم کرد.

این مجموعه مسائلی بوده که اموال دولتی بوده است. روشن شد؟ و اینها بحثشان این بود که شیعه چه کار بکند با این اموال؟ و با این اعمال. نه فقط اموال. تصدی از قبل آنها، عدم تصدی از قبل آنها، اموالی که به عناوین مختلف گرفته می شود. ما در اموال تا حالا دو تا را متعرض شدیم. یکی حقوق ماهانه که گرفته می شود. یکی جوایز. پولهای غیر طبیعی که می دادند.

قسم سوم را شیخ در اینجا آورده در مسئله ثالثه آورده است. قسم سوم زکوات و خراج و مقاسمه و ... خراج پولی بوده که از زمین می گرفتند، مقاسمه بر حسب رؤوس می گرفتند. زکات هم که بر حسب آن اموال معین مثل شتر و محصولات زراعی، محصولات زراعی را به اصطلاح زکات می گرفتند. و تجارت خارجی. و مال التجاره، مال التجاره هم بعدها زکات می گرفتند.

عرض کردیم زکات تجارت خارجی را توضیح دادیم. از زمان عمر شد عشر هم می گرفتند، نسبتش واحد، بعضی از حیوانات غیر از شتر و گاو و گوسفند مثل اسب که از زمان عمر زکاتش شد، امیر المومنین هم قرار دادند. بعد مسئله مال التجاره قرار داده شد. در مال التجاره هم زکات است، البته زکات مال التجاره دو و نیم درصد است. زکات تجارت خارجی ده درصد. مراد از تجارت خارجی در اصطلاح آن

س: دیروز فرمودید حکم ولایی از طرف امام دائمی نیست. و ما می‌گوییم فقهاء خبر فتوا دادند ۱۳: ۱۴ این یکی. دوم اینکه حکم ولایی

پیغمبر (ص) آیا موقتی است یا دائمی؟

ج: دو جور است. ممکن است دائمی باشد ممکن است موقت باشد.

س: خبر با سنت چه فرقی می‌کند؟

ج: خبر سنت اصطلاحاً آن حکم، سنت گاهی به هر دو گفته می‌شود. گاهی هم به خصوص حکم دائمی.

مثلاً پیغمبر اکرم (ص) دو رکعت نماز اضافه کردند به ظهر و عصر. این دائمی است. الان هم ما می‌خوانیم. اما پیغمبر (ص) فرمودند در

بعد از فتح خیبر الاغ‌هایتان را نخورید، گوشت الاغ نخورید. اهل سنت دائمی فهمیدند ائمه علیهم السلام موقت فهمیدند.

س: خبر اینجا یک چیزی پیش می‌آید که عطی الله و عطی الرسول و اولی الامر منکم، امام اگر یک چیزی را حکم ولایی قرار داد،

ج: به کیفیت جعلش فرق می‌کند.

کیفیت جعلش دائمی بود، دائمی است، موقت بود، موقت. دست ما نیست. ما هیچ کاره هستیم در این قسمت. بنده سراپا تقصیر بی

تقصیرم. هیچی دست ما نیست. هر چه فرمودند می‌گوییم چشم. در اهل سنت فرمودند، الان اهل سنت گوشت به قول خودش حمر اهلیه،

حمر اهلیه یعنی الاغ‌های اهلی، مرادش همین الاغ‌هایی که در شهرها هست. در مقابل حمر وحشیه که مراد عربها از کلمه حمر وحشیه یعنی

گوره خر. به گوره خر می‌گویند حمار وحشی. حمار وحشی را جایز می‌دانند اما الاغ‌هایی که در شهرها متعارف است نه. چون می‌گویند در

عام خیبر پیغمبر (ص) تحریم کرد.

در روایات ما دارد که این تحریم موقت بوده است.

س: از کجا می‌فهمیم که یکی دائمی است یکی موقت؟

ج: راهش به نظر ما اهل بیت (ع) است. اهل سنت خودشان یک چیزی برای خودشان می‌گویند، به ذوقیات. راه ما اهل بیت (ع) است.

اگر اهل بیت (ع) فرمودند، اهل بیت (ع) در باب حمر اهلیه فرمودند این موقت است. ما هم می‌گوییم موقت است. اهل سنت دائم

فهمیدند. خبر آنها هم برای فهم خودشان.

به هر حال انشاء الله تعالى مطلب را این آخرین بخشی است، اموالی که از راه خراج بوده، اموالی که از راه مقاسمه بوده، اموالی که از راه زکات بوده، اضافه کنید اموالی که از راه خمس بوده، یعنی غنائمی که، پس در حقیقت این فرض را بحث را علمای شیعه مطرح کردند، راجع به اینکه مثلاً نحوه برخورد با خود دولت، چون فرض بر این شد که این دولت حق نیست، باطل است. این فرض اولی، آیا باطل بودن دولت به معنای اینکه تمام لوازمش را هم ملتزم بشویم؟ نشود با آنها کار کرد، اموالی که گرفته می شود مطلقاً حرام باشد، جوایزش حرام باشد، اموالی که زکات، می دانیم این زکات را از مردم گرفتند می آید دولت می فروشد. می گویند این گندم را می فروشد. می توانیم آن گندم را بخریم، نمی توانیم آن گندم را بخریم، و الی آخره... اموالی که خراج بوده...

عرض کردم عمده بیت المال که از زمان عمر دیگر شکل رسمی گرفت، همین خودش زمین خراجی بود، پول عراق بود، توضیحاتش را انشاء الله بعد عرض می کنم. سال اول ظاهراً درآمد زمینهای عراق هجده میلیون درهم بوده، سال دوم ۲۴ میلیون، بعد ۳۶ میلیون درهم بوده، اینها را انشاء الله از کتب اهل سنت و کتب سیره و تاریخ و در کتابهای ما هم یک مقدار راجع به خراجی ها مرحوم علامه نوشته که شیخ هم از علامه گرفته، علامه هم از اهل سنت گرفته، آن چیز خاصی نیست.

ارض خود زمین عراق را به عنوان زمین به اصطلاح خراجی ۳۶ میلیون جریب تقدیر کرده بودند. یعنی در دیوانی که عمر تشکیل داد، زمین عراق، مثلاً این آقا ده جریب، آن آقا بیست جریب، صد جریب، هزار جریب، و این طبیعتاً یواش یواش به شکل فتوئالی در آمد، اما به یک معنای دیگر فتوئالی به اصطلاح امروز. در اصطلاح متعارف فتوئالی آن جایی است که شخص مالک زمین و وسایل تولید است، و حتی خود به اصطلاح آن کارگر، آن که عامل هست، کار می کند، مالکش نیست، اما مالک رابطه او با زمین هست، با ملک هست. این مالک آن...

و لذا مثلاً کارگر، کارگری که یعنی کشاورز، کشاورزی که در زمین به اصطلاح این اصطلاح فتوئالی کار می کرد، مثل کشاورز ما نیست، استقلال ندارد. او همراه زمین هم خرید و فروش می شد.

س: ارباب و رعیتی

ج: نظام ارباب رعیتی

این در عراق به این صورت شد که مثلاً یک شخصی می آمد مثلاً فرض کنید الان که عراقی ها دونم می گویند. اصطلاحشان هکتار نیست. دونم در اصطلاح عراقی فعلی دو هزار و پانصد متر است. یعنی هر چهار دونم یک هکتار می شود. در مثل لبنان و آنجاها دونم هزار

متر است، هر ده تایی یک هکتار می شود. این دو تا را با هم خلط نکنید. اصطلاح متعارف آن زمان جریب بود که خود جریب هم مقدارهای متعدد دارد، ۱۳۰ متر مثلاً مربع، تقریباً.

حالا به هر حال وارد بحث مساحات نشویم. اینها می آمدند مثلاً ممکن بود ده هزار جریب را بگیرد. از سلطان ده هزار جریب مثلاً به دو میلیون درهم، این طوری متعارف بود. آن وقت این را می آمد با همان کارگر، این با همراه کارگرها منتقل می شد. این معنای فتودالی در آن زمان، عرب ها به نظام فتودالی اقطاعی می گویند. به اصطلاح نظام اقطاعی حاکم در آن زمان، چون عرض کردم در بغداد که بنی عباس بودند، به عنوان اینکه این خلافت مظهر نظام اقطاعی و فتودالی بود. آن در مصر شیعیان اسماعیلی بودند، اینها تقریباً مظهر نظام مثلاً انقلابی و ضد حالت فتودالی، یک نوع سوسیالیستی بود در مصر، این شیعیان فاطمی یا شیعیان اسماعیلی یا شیعیان یعنی اینها خودشان را حسینی می دانستند. بغداد عباسی می دانستند، در یمن حسنی می دانستند، در اندلس هم که اموی. این تقسیمات آن زمان را مثلاً سال ۳۰۰ سال ۳۵۰، تقسیمات آن زمان را برایتان عرض کردیم.

در اینها بیشتر حالت سوسیالیستی بود. در آنها بیشتر حالت فتودالی بود. فتودالی آن زمان مالک نبود زمین را، لکن باز هم کارگر همراه آن زمین جابجا یعنی کشاورز همراه زمین نقل و انتقال می شد. آن وقت در لغت عرب به این کشاورز، این کشاورزی که همراه زمین بود، که خیلی هایشان هم ایرانی بودند؛ چون در آن زمان پایتخت ایران بود دیگر. یا مسیحی بودند، چون در این منطقه بین عراق و بعد شمال عراق و بعد شمال عراق اصطلاحاً در آن زمان جزیره اسمش بود. همین که الان شمال عراق است. یعنی از نظر جغرافیایی عراق بود، بعد جزیره بود، بعد شامات بود. که شامل لبنان و اردن فعلی و فلسطین و همین سوریه فعلی، اینها اصطلاح جغرافی آن زمان را دارم عرض می کنم.

در این جا در این مجموعه دیر نصاری هم زیاد بود. حتی خود نجف، حیره. نجف که مطرح نبود، اصلاً نجف کلاً مطرح نبود. کوفه هم به عنوان کوفه در زمان قبل مطرح نبود، بعدها چرا. در خود اطراف کوفه به قول خودشان دیر نصاری، دیرهایی که راهب ها درست کرده بودند. اینها هم نسبتاً زیاد بود، وجود مسیحیت در اینجا. در حیره عرض کردم یک زمانی نشات مسیحی خیلی فوق العاده بود. حیره الان هجده کیلومتری نجف است. بلکه کمتر هم هست فاصله. یک وقت هم نشات یهودی خیلی در آن زیاد بود در حیره. یکی از مناطق بسیار حساس حساب می شد.

و به خاطر نژادی هم چون بغداد یا آن زمان تیسفون یا مدائن پایتخت ایران بود، پادشاهان ساسانی اجازه نمی دادند که مثلاً کسی از عرب خودش را پادشاه بخواند الا همین پادشاه حیره. تنها کسی بود که حق داشت خودش را ملک بگوید. ملک عرب منحصر به حیره بود.

.....

علی ای حال کیف ما کان دیگر حالا شرایط تاریخی را بعد نگاه بفرمایید، من خلاصه را عرض بکنم. کشاورزهایی بودند که با این زمین جابجا می شدند که اینها کشاورز اصطلاح امروز ما نیستند. اینها در همان نظام خاصشان در لغت انگلیسی به آنها سر می گفتند که الان ما به آنها رعیت می گوئیم. در لغت عربی هم به اینها علوج می گفتند. علج. این که هی نوشتند علج یعنی کافر، علج یعنی برده، علج یعنی آدم درشت هیکل، علج هفت هشت تا معنا برای علج نوشتند. اینها هیچ کدامش دقیق نیست. علج مرادف کلمه رعیت است. افرادی بودند که غالبا کافر بودند، یعنی یا زردشتی بودند یا مسیحی بودند. روی زمین کار می کردند و همراه زمین هم نقل و انتقال می شد.

آن وقت خود این زمینها به صورت بزرگ غالبا به رجال دولتی داده می شد. یا به وزیر بود یا مثلا به کسانی که مرتبط به خود بنی عباس بودند. به این هم اقطاع می گفتند؛ چون مثلاً یک زمین دویست هزار هکتاری را به یکی می دادند. به ده میلیون درهم. آن هم تکه تکه می کرد، مجموعا مثلاً بیست میلیون درهم درآمد داشت، ده تایش را به خلیفه می داد، ده تایش را هم خودش بر می داشت. یا پانزده تا مثلاً، پنج تا خودش بر می داشت... این رسمی بود که در آن زمان، در عراق به اصطلاح متعارف شده بود.

و زمین عراق بالخصوص با این مساحتی که گفتم، ۳۶ میلیون جریب، این دیگر از ملکیت خارج شد. معروف شد به اراضی خراجیه. کلاً دیگر ملک نداشتند، این طور تقسیم کردند به همان ترتیبی که الان خدمتتان عرض کردم تقسیم می کردند. خب این هم نظامی هم نبود، زمان امیر المومنین (ع) مدت پنج سال، شش ماه هم امام مجتبی (ع)، خب طبق همان نظام عمل کردند. دیگر هم ائمه علیهم السلام یا شیعه نرسیدند روی زمین عراق به عنوان اراضی خراجیه کار نکنند. همان بود که دستگاه خلافت انجام می داد.

این است که مرحوم شیخ می گوید شناخت اراضی خراجیه به شهادت عدلین و فلان، اینها به شوخی شبهه است. اصلاً شیعه چون در این مدت سلطه نداشت که معین بکند. حد و حدود بدهد. هر کاری بود که خود سنی ها می کردند.

عرض کردم سنی ها هم کار متعارفشان روی ارض عراق بود. انشاء الله عرض خواهیم کرد. احتمالاً خراجی شدن ارض عراق ولو گفته شده کار عمر است، یعنی به مشورت امیر المومنین (ع). احتمالاً توسط قباد پدر انوشیروان این کار شده است. خصوصاً ارض عراق را خراجی اعلام کرده است.

حالا انشاء الله عرض می کنم مطالبی را چون این خیلی هم مشهور نیست، بعد توضیحاتش را عرض می کنیم.

آن وقت نسبت به شیعه چون سلطه نداشت، خواهی نخواهی منتفی بود بحث هایش. تا در زمان صفویه حمله ای کردند که صفویه، خب گرفتند مدتی عراق را گرفتند تا نجف و عراق و اینها گرفتند. تا بغداد هم گرفتند. دو مرتبه اینجا بحث اراضی خراجیه مطرح شد. زمان صفویه

.....
مطرح شد. سلطه شیعه زمان صفویه شد، یک دفعه بحث اراضی خراجیه الانش هم که خب مثلاً می‌گویند شیعه قدرت، الانش هم مطرح است دیگر. مخصوصاً الان که در زمان ما قسمت‌های بزرگی گرفتند، همین مجتمع‌های آخوندی خودمان، طلبگی خودمان را درست کردند. مثلاً فرض کنید صد هکتار، دویست هکتار گرفتند، مجتمع طلبگی یا شؤونی که ... خب اینها همه‌اش مشکل پیدا می‌کرد، چون ملک نبود، ارض عراق ملک نبود. الانش هم همین مشکل را پیدا کرده است.

زمان صفویه هم این مشکل پیدا شد. که این زمین ملک نیست، اگر... حالا مرحوم شیخ انشاء الله می‌خوانیم. چون حالا من کمی زودتر گفتم که کل بحث در نظرتان باشد. مرحوم شیخ که می‌فرماید که کل ارض عراق اصلاً خراجی است. نمی‌دانم حالا با خانه خودش چه معامله‌ای می‌کرده شیخ، حالا این که کل ارض عراق ایشان که کل زده، توضیحاتش را خواهیم داد که کل نبوده، آن کاری که شده عمر کل نبوده است.

حالا به هر حال با قطع نظر از این شبهات این طرفی. خب این قسمت‌ها هم که قطعاً آباد بوده، یعنی قسمت‌های ما بین اطراف شط کوفه به خاطر وجود آب دیگر. حالت آبادی قبل داشته است. خب الان یک مشکل پیدا شد زمان صفویه. باز همان دعوایی که متعارف است در حوزه‌های ما متأسفانه آنجا هم رایج شد.

مرحوم محقق کرکی متصدی چون ایشان به عنوان ولی فقیه بود. شاه طهماسب گفته بود که هر چه ایشان فتوا بدهد. ایشان مطلبی را نوشتند راجع به اراضی خراجیه، فاضل معاصر ایشان، مرحوم شیخ سلیمان قطیفی که خیلی هم با ایشان بد است، و خیلی هم به ایشان اهانت می‌کند، نه اینکه فقط بد است. حالا ما مجبوریم کمی بخوانیم عبارتش را اینجا کمی می‌خوانیم. برای اینکه دعوای آخوندها هم کمی روشن بشود، ایشان یک رساله مفصلی علیه ایشان نوشته. باز مرحوم محقق اردبیلی که ایشان هم کنار بود، ایشان هم رساله‌ای دارد. که این مجموعه، معروف است به مجموعه رسائل خراجیه. این سابقاً سی تا رساله خراجیه و رضاعیه و اینها با همدیگر جمع کردند، به اسم کلمات المحققین، این مجموعه سی تا رساله، چند تایش رساله خراجیه است. انشاء الله ما متعرض می‌شویم. مرحوم شیخ هم اشاره می‌کند. هم از کلام مرحوم محقق کرکی می‌آورد، هم از کلام مخالف ایشان، مرحوم مقدس اردبیلی.

علی ای حال انشاء الله این مقدارش را متعرض می‌شویم.

س: ائمه(ع) در مورد خراجی بودن

ج: عمده اش روایت دارد که یل المسلمین لیس بملک، همین روایت حلبی. البته مرحوم شیخ نوشته روایت صحیحہ حلبی، این حلبی معروف نیست. این محمد حلبی است. حلبی معروف عبیدالله بن علی است، این محمد حلبی است.

علی ای حال انشاء الله ما در آنجا متعرض می شویم روایاتش را. یک مقداری هم خواهی نخواهی کلمات اصحاب را؛ یعنی سه چهار تا بزرگواری که با همدیگر کمی بعضی حرف هایشان هم خالی از ادب و نزاکت است. البته محقق کرکی نه، آن آقا مخصوصا شیخ قطیفی خیلی تند می شود. خیلی تعابیر تند که این دین ندارد، ورع ندارد، علم ندارد، خیلی تعابیر تندی نسبت به مرحوم، و درست هم نیست. نه اینکه حالا اثباتا درست نیست، ثبوتا هم درست نیست.

البته مرحوم قطیفی هم مرد فاضلی است، نمی شود انکار کرد. اما اینکه نفی علمیت و ورع و تقوا و اصلا چند تا روایت آورده در اینکه این عالمی که به می رود از او اتقاء بکنید، بترسید، حذر بکنید، خیلی به محقق کرکی بد برخورد می کند. بد برخورد بدی دارد انصافا. من اگر می خواهم بخوانم به جهت اعتبار نه اینکه خدای ناکرده...

به هر حال این مسئله در آن زمان بیشتر شد و مشکل... ظاهر عبارات شیخ هم قبول می کند که ملک نیست. حالا نمی دانیم ایشان در زمان خودشان در عراق، خب اینها در زمان خودشان کاره ای در عراق نبودند. مخصوصا که عراق در اختیار عثمانی بود. آن زمان، زمانی است که در اختیار عثمانی بود. اینها هیچ کاره مطلق بودند. نمی توانستند تصمیمی بگیرند.

علی ای حال این مسئله را ایشان با فروع مختلفش، پس بحثی که ایشان دارد، ابتدائا به عنوان زکات، خراج، مقاسمه،

س: اینجایی که ما هستیم مشکل که ندارد؟

ج: بله آقا

س: اینجایی که ما هستیم مشکل که ندارد؟

ج: قم؟ نه مشکل اینجا وقف حضرت معصومه (س) است. به لحاظ وقفیت حضرت معصومه (س) مگر مشکل داشته باشد. قم را هیچ

کس جزو اراضی خراجیه ننوشته است. علی ای حال اگر مشکل دارد این ساختمانها و زمینهای دور و برش هم وقف حضرت معصومه (س) است، و الا مشکل دیگری ندارد.

عرض کنم حضور با سعادتان که این هم وضع این مسئله ای را که شیخ...

البته فروع هم در مسئله آمده، یعنی این فقط چون مثلا فروع مهمش، اگر این زکات و خراج را سلطان شیعی می گیرد که ظالم است، دیگر فروع دیگری که مرحوم شیخ دارد. ما یک مقدار کلیات بحث را می کنیم. بعضی از فروعش را دیگر از عبارت خود شیخ می خوانیم. خیلی سعی نمی کنیم طول بکشد مسئله.

پس به نظر ما مسئله نکته فنی اش با قبلی ها یکی است. و آن اینکه مخالفت ائمه علیهم السلام با دستگاه حاکم، این نبود که بگوید کل اینها باطل است، کل اموالی که گرفتند، چون این خلاف سیره مستمره هم هست. انصافش خلاف سیره است.

مضافا اینکه در این مسئله زکات به قول مرحوم شیخ انصاری راست می گوید. نقل اجماع مستفیض است. یعنی چندین نفر ادعای اجماع کردند. مراد این است. نه اینکه ما دیدیم فقهای زیادی فتوا دادند، نه. اصلا اضافه بر فتوا، عده زیادی ادعای اجماع کردند که حالا بعد در وقت خواندن عبارات مرحوم شیخ آن جا متعرض می شویم.

طبیعتا مرحوم شیخ یک مقدار روایات را آورده، ایشان در اینجا، متعرض روایات شدند. یک مقدار خب دیگر بعد کلمات اصحاب و فروع مسئله و... مخصوصا یک مقدار با مرحوم فاضل کرکی، محقق کرکی سر مسئله اراضی خراجیه که مخصوصا در آن زمان مراد عراق بود، و مشکلاتی که در دولت صفویه بود.

برگردیم یک مقدار روایت را بخوانیم. طبعاً ما یک مقدار از روایات این مسئله را متعرض شدیم. عرض کردیم مرحوم شیخ حر قدس الله سره، در این کتاب مستطاب وسائل، طبق قاعده ای که دارد، ایشان همه روایات ما يرجع الی الظلمه را در یک باب جمع نکرده. هر یک کدامش را یک باب قرار داده است. از باب ۴۲ از ابواب ما یکتسب به از باب ۴۲ ایشان بله، وارد این شدند، البته قبلش مال اعانه بر اثم است. تحریم بیع الخشب لیعمل صلیبا، از باب ۴۲ باب تحریم المؤونه ظالمین ولو بمدة غلب، این باب ۴۲ که ایشان... من سابقا هم همین ابواب ایشان را اجمالا خواندم و توضیح دادم.

باب ۴۳ تحریم مدح الظالم. باب ۴۴ باب تحریم صحبة الظالمین. دیگر باب تحریم الولاية من قبل الجائر الا ما استثنی؛ عرض کردم مرحوم سید مرتضی اصرار به اباحه داشته. حالا شاید جزو الا ما استثنی. بعد دارد خود ایشان، باب ۴۶ جواز الولاية من قبل الجائر لنفع المومنین، عرض کردم سابقا هم یاد می آید همین جا که رسیدیم مجموعه ابواب ایشان را خواندیم. باب وجوب رد المظالم الی اهلها؛ ۴۷، ۴۸ باب جواز قبول الولاية من قبل الجائر مع الضرورة. این ۴۸ ایشان بود.

خیلی هم کارقشنگی کرده انصافا. باب ۴۹ ما ینبغی للوالی العمل به، که حدیث واحد بسیار مفصلی، یعنی حدیث مفصلی دارد.

بعد دارد باب ۵۰ باب عدم جواز التصدق بالمال الحرام. اذا عرف ارباب، بعد باب ۵۱ همین بود که تا حالا خواندیم. باب ان جوائز الظالم و طعامه حلال، و ان لم یکن، این هم ما متعرض شدیم. البته بعضی از روایات ما نحن فیه هم در این باب آورده است.

باب ۵۲ آن است که به ما نحن فیه می خورد. آن مال ما نحن فیه که الان در مسئله سوم است، عنوانش این است. در عنوان صاحب وسائل، باب جواز شراء ما يأخذ الظالم من الغلات باسم المقاسمه، و من الاموال باسم الخراج و من الانعام باسم الزكاة؛ معنا هم کرده دیگر اگر آقایان چون شیخ اینها را جمع کرده، خراج و زکات و مقاسمه. این مرحوم شیخ اینها را توضیح داده است.

مقاسمه اصطلاحاً از غلات بوده، زکاتی که از غلات... اموال هم اسمش خراج، البته اموال اسمش خراج نبوده، زکات هم بوده. خراج آنهایی که از زمین گرفتند، حالا ایشان شاید کم لطفی فرمودند. و الا زکات مال التجاره، زکات است، خراج نیست.

و من الانعام باسم الزكاة، راست است. در زکات انعام است. البته در آن روایت به اصطلاح مشهور، بله، و که به اصطلاح آن وقت مرحوم شیخ عده‌ای از روایات را در اینجا ذکر فرمودند که حالا ما متعرض می شویم.

عرض کنم حضورتان که حدیث پنجم، البته در باب ۵۳ باب جواز الشراء من غلات الظالم، اذا لم تعلم بعینها، و توضیح هم دادیم که ایشان در اینجا عنوان ظالم آورده، در یک جا عنوان جائز آورده است. حاکم جائز، والی جائز. و عرض کردیم بین این دو تا عموم و خصوص من وجه است. چون ممکن است یک کسی ظالم باشد به زور از مردم می گیرد، اما والی نیست. این سابقاً بودند این چاقوکش‌ها و اینها به اصطلاح قداره بندها، از مردم یک چیزی می گرفتند اما والی نیست. مخصوصاً این در دنیای اسلام زیاد شد. مخصوصاً مثل خوارج، چون خوارج در حال جنگ و گریز بودند، یک جا که نمی ماندند، شکست می خوردند می رفتند عقب. فرض کنید می آمدند عقب یک شهری بود که کوچک‌تر بود، می رفتند آنجا می گفتند ما امیر المومنین هستیم، حالا ده نفر بودند یکی امیر المومنین. از مردم هم بیعت می گرفتند، زکات هم جمع می کردند. خب این ظالم بودند، ممکن است تا زکات را جمع کنند باز نیروی دولتی می آمد اینها را بیرون می کردند. همین ترتیب را من در بعضی موارد داشتم که سه نفر در صحرا به هم رسیدند، هر سه خارجی، گفتم خیلی خب، با یکی بیعت کردند. یکی شد امیر المومنین و آن دو نفر هم از ایشان متابعت کردند.

علی ای حال این که ایشان ظالم می گوید نکته‌اش روشن باشد. اعتبار به گرفتن ناحق است. البته ظالم این نیست که عنوان منصب باشد، اما والی جائز عنوان منصب است. دقت می فرمایید؟ آن عنوان، عنوان منصب است. این بحث بود. می آمد آقا زکات را جمع می کرد، فرض کنید از خوارج، می شود ما برویم این غلات را بخریم یا نه؟ با اینکه ظالم است، جائز هم نبود یعنی والی جائز هم نبود. اما ظالم بود.

دقت کردید؟ این که آقایان تعبیر ظالم می کنند یا والی جائز با همدیگر فرق می کند. لازم نیست هر والی جائری ظالم باشد، لازم هم نیست هر ظالمی والی جائز باشد. عموم و خصوص من وجه است.

خب این هم باب ۵۳. البته یک مقدار از روایات را در باب ۵۱ آورده که مرحوم شیخ در اینجا آوردند. یک مقدار از روایات هم در باب های دیگر آوردند که ما انشاء الله می خوانیم.

در باب ۵۲ یک حدیثی هست، چون دیگر وقت من تمام شده، نکات فنی دارد اقلاً به خاطر نکات فنی اش بخوانیم. بعد برویم روی احادیث دیگر.

حدیث شماره ۶ باب ۵۲، احمد بن محمد بن عیسی فی نوادره عن ابیه، پدر ایشان هم از اصلاً چون جد بزرگ ایشان، اینها کسانی بودند که اولین افرادی بودند سه تا برادر بودند، اول دو تا، بعد سه تا، از کوفه آمدند قم، از عشیره یمنی اشعری بودند. عرض کردم این جد اعلایشان مثلاً دویست سیصد سال قبل وقتی به دنیا آمده بدنش پرمو بوده، به نظرم صائب بن مالک باشد. به نظرم در نجاشی بیاورید و صائب را می گوید و هو اشعر. این چون بدنش پرمو بود، به او اشعر می گفتند. اسمش صائب است، لکن وصف اشعر، بقیه آن خاندان هم شدند اشعری به خاطر ایشان.

علی ای حال جد ایشان احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله، عبدالله به اصطلاح می آید یا شاید پدر عبدالله، عبدالله بن سعد به نظرم پدرش حالا الان من تردید پیدا کردم، اینها چون عرض کردم قم به صورت شهر نبود، حالت چوپانی داشت. مثلاً حالت خیمه و چوپانی داشت، اینها اشاعره این عرب ها آن زمان به آن می گفتند عرب ها، این عرب ها قم را شهر کردند. لذا حکمی هم که از مرکز، مرکز نسبت به قم در آن زمان ری بود. قم تابع ری بود. حکمی که آمد برای همین اشعری ها، اینها تقریباً دو سه پشت اینها حکمران قم هم بودند، حاکم قم بودند. به تعبیر نجاشی کان یلقى السلطان؛ این به اصطلاح از طرف آنها اینها بودند. لذا اینها یک عنوان خاصی در قم داشتند. پدر ایشان هم هست. روایت هم داریم از پدر ایشان، اما زیاد نیست روایت ایشان. پدر ایشان زیاد نیست.

علی ای حال کتابی است که عرض کردیم در زمان مجلسی، در زمان صفویه پیدا شد. ظاهراً پشت یکی نوشته بود نوادر احمد ظاهراً. مرحوم شیخ صاحب وسائل از این کتاب نقل می کند.

البته تعجب آور هم هست عرض کردیم هم کتاب به نحو وجاده هست، هم نسخه‌ای که در اختیارشان گرفته، نسخه جدیدی بوده است. به نظرم هزار و هفتاد دارد خودش ایشان دارد. هزار و هفتاد و هشت هم مثلاً ایشان استنساخ کرده، یک هفت هشت سال بعد استنساخ کرده. تعجب می‌کنم از ایشان هم به نحو وجاده و هم نسخه جدید.

حالا مرحوم مجلسی در بحار وقتی که نقل می‌کند می‌گوید واعتمد علی نسخة عتیقه جدا، البته تاریخ نسخه را نمی‌گوید. ای کاش ایشان خصوصیات هم می‌فرمودند، فقط می‌گوید عتیقه. اما این نسخه‌ای که در اختیار صاحب وسائل بوده، جدید هم بوده، مثلاً هزار و هفتاد. خب خیلی نسخه ضعیف باید باشد. هشت سال بعد هم، یا هزار و هشتاد، حالا من تردید دارم. هفت سال، هشت سال بعد هم خود ایشان استنساخ فرمودند. آن نسخه ایشان عرض کردم در نجف هست، حالا در ذهنم نیست اصل نسخه است یا تصویر، در کتابخانه آقای حکیم. احتمالاً اصل نسخه مرحوم صاحب وسائل است. احتمالی که الان در ذهنم هست. چاپ شده همین که در قم چاپ کردند مرحوم آقای ابطحی قدس الله نفسه ایشان چاپ کردند، همین نسخه‌ای است که در نجف در کتابخانه مرحوم آقای حکیم.

عرض کردم این نسخه در اختیار صاحب بحار هم بوده، صاحب بحار اطمینان نداشته که این نوادر احمد باشد. مردد بوده که مال احمد است یا مال حسین بن سعید استاد ایشان. لذا صاحب بحار هم این را در کتاب بحار آورده، لکن با رمزین، ین یعنی ما بین حسین بن سعید و احمد. اصطلاح خودشان مشترک بین این دو...

از طرف دیگر هم همان زمان پدر صاحب بحار یک کتابی به نام فقه الرضا معروف شد بعدها. از مکه آورده بودند، آن آقای قاضی امیر قاضی حسین کیست، از مکه آورده بود. نصف آن هم همین کتاب بود. نصف آن کتاب. لذا مرحوم بحار گاهی هم از او به عنوان ضاء استخراج می‌کند. ضاء یعنی فقه الرضا. طبعا فقه الرضا را مرحوم صاحب وسائل اعتماد نمی‌کند. این دو تا معاصر که حدیث شناس بزرگی هم هستند، در حقیقت این نسخه اختلاف می‌شود.

صاحب بحار ما حالا نمی‌فهمیم چطور شده صاحب بحار توجه نکرده، آن چه که به عنوان ضاء است با آن که با عنوان ین است یکی است. این دو تا یکی هستند. اما مرحوم شیخ حر آن را به عنوان کتاب نوادر احمد شناخته است. طبعا هم از نظر علمی همه‌اش مشکل دارد. اشکالاتش هم خیلی واضح است. احمد در قرن سوم بوده این در قرن دهم، یازدهم، پیدا کرده، تفاوت زمانی خیلی زیاد است، نسخه هم قدیمی نبوده است. و از عجایب کار مرحوم شیخ حر که هنوز هم من نفهمیدم استخراج کامل هم نکرده، عرض کردم نسخه شیخ حر الان موجود است، توش خیلی روایت است که ایشان استخراج نکرده است. این هم یکی از عجایب است.

به هر حال در این نسخه آمده، عن ابیه قال سئل ابو عبدالله، حالا حقیقت این نسخه چیست؟ اصلاً این نسخه چه بوده؟ فقه الرضا که قطعاً نیست، مال حضرت رضا(ع) که قطعاً نیست. و آیا حقیقت این نسخه چیست؟ انشاء الله یک وقت دیگر. یک وقتی سابقاً صحبت کردیم.

من الان فعلاً نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم، فقط اشاره اجمالی عرض کردم. سئل ابا عبدالله عن شراء الخيانة و السرقة، حالا این خیلی سوال غریب است. یک چیزی که به عنوان خیانت یا دزدی است. خب معلوم است دزدی را که آدم نمی‌شود بخرد. نحوه سوال هم عجیب است. سئل ابو عبدالله عن شراء الخيانة و السرقة؛ به احتمال بسیار قوی اموالی که می‌گرفتند از مردم به عنوان زکات شاید بعضی می‌رفتند اینها را می‌دزدیدند. می‌گفتند مال دولت است می‌دزدیدند.

قال اذا عرفت ذلک، ظاهراً مراد این باشد و الا خب خیلی سوال عجیب و غریبی است. یک کسی برود از خانه مردم دزدی بکند و ما از او بخریم. اگر مراد این باشد که خیلی فضااحت است. اصلاً شأن

س: مال خر

ج: مال خر به قول امروزی‌ها.

اصلاً شأن ابا عبدالله نیست که همچین سوالی بشود که رفته دزدی کرده، من بروم مال او را بخرم. قال اذا عرفت ذلک، اگر می‌دانید دزدی کرده فلا تشتري، الا من العمال؛ عمال مأموران دولتی، در اینجا عمال عاملان زکات؛ یعنی مأموران دارایی. یا به قول امروز ما میادین شهرداری. اگر جایی باشد که خود شهر دایر کرده، خود دولت دایر کرده، از آنجا بخر اما سرقت و خیانت نه.

این روایت را در این باب مرحوم عجیب هم هست اشاره‌ای نکرده، مرحوم صاحب وسائل فقط از این کتاب آورده، خب طبیعتاً ضعیف است دیگر، این خیلی ضعیف است الان. هم کتابش هم مصدرش. من امروز این را خواندم فقط برای همین جهت.

ببینید در این چاپی که من دارم، نمی‌دانم با چاپ جدید بعد آقایان خودشان مطابقت بفرمایند. در این چاپ مرحوم آقای ربانی که جلد

دوازده است دست من است. در صفحه ۲۴۲ دقت بکنید، در صفحه ۲۴۲، ۴۹ معذرت می‌خواهم. در صفحه ۲۴۹ حدیث شماره ۴:

و باسناده، یعنی اسناد شیخ طوسی، عن ابن محبوب که معتبرند، عن ابی ایوب عن ابی بصیر؛ این روایت درست است الان. تعجب است صاحب وسائل آنجا با یک سند آورده، اینجا هم آورده. قال سألت أحدهما عن شراء الخيانة و السرقة، قال لا الا ان يكون قد اختلط معه غيره، فاما السرقة بعينها فلا، الا ان يكون من متاع السلطان فلا بأس؛ این خیلی عجیب است این روایت معارض است.

و رواه الكليني بسند آخر، و رواه ابن ادریس فی آخر السرائر نقلا من كتاب المشيخه لحسن، ببینید چند تا سند داشت. و با آن هم معارض بود.

صفحه ۲۵۰ مرحوم در همین کتاب شیخ طوسی باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، که عرض کردم ایشان اگر نقل می کند منفرد است. عن العباس که مراد عباس بن معروف است. عن الحسن که مراد حسن بن سعید است. عن سماعة، قال سألته عن شراء الخيانة و السرقة؛ قال اذا عرف انه كذلك فلا، الا ان يكون شيء اشتريته من العامل؛ با آن مضمون یکی است.

و رواه الصدوق باسناده عن سماعة و رواه الشيخ باسناده عن الحسين بن سعيد عن حسن عن زرعه عن سماعة مثله؛ پس معلوم شد که این سند متعدد دارد. در کافی دارد یک جور، معارض دارد، در فقیه و تهذیب جور دیگر دارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين